

با این حال هنوز به دقت و درستی نمی‌دانیم شمار زنان و مردان مجاهد و نیز مردان چپ‌گرایی را که در مرداد و شهریور ۱۳۶۷ سر به نیست کردند. برآوردها و گمانه‌زنی‌های زندانیان پیشینی که کاوش در این زمینه را پی‌گرفتند و نیز گزارش عفو بین‌الملل در بیستمین سال کشتار بزرگ زندانیان سیاسی نشان می‌دهد بین ۴۵۰۰ تا ۵۵۰۰ نفر در آن **تابستان خونین** کشته شدند. این برآورد، کشته شدگان زندان‌های اراک، ارومیه، اصفهان، تبریز، خرم‌آباد، دزفول، رشت، سمنان، شیراز، قزوین، کرمانشاه و همدان را نیز دربرمی‌گیرد. به این واقعیت در این چند سال گذشته پی برده‌ایم. همین جا بگویم که نگارنده در نوشته‌ی ۱۷ سال پی سال پیش، نام دو زندان را به سهو آورده بود: ورامین و ملایر. گزارشی از کشتار زندانیان سیاسی در آن دو زندان در دست نیست و آن چه هست اشاره‌هایی پراکنده است. نیز هنوز و همچنان آگاهی درستی از شمار کشته شدگان زندان دگرشهرهای ایران نداریم. اما حالا دیگر می‌دانیم که در آن زمان شمار زندانیان گوهردشت نزدیک به ۱۱۰۰ نفر بود. از آن شمار حدود ۶۵۰ نفر مجاهد بودند که بین ۴۲۰ تا ۴۵۰ تن از آنان را سربه نیست کردند. نیز حدود ۲۵۰ تن از ۴۵۰ تن از زندانیان چپ‌گرای آن زندان را، این آمار را مهدی اصلانی به دست داده؛ در کتاب **پُر اهمیتش کلاغ‌ها و گل سرخ** (۱۳۸۸)، سرنخ‌هایی هم به دست آمده است که چه بسا ما را به شمار کشته‌شدگان آن تابستان خونین در زندان اوین رهمون سازد. و باز همین جا بگویم آنها که "از بند محکومین ابد زندان اوین در 'کشتار بزرگ' جان سالم به در بردند"، بیش از دو تن بودند، چند تن؟ به دقت نمی‌دانیم. چه بسا در حدود انگشتان دو دوست!

یک نمونه دیگر از این بی‌دقتی‌ها که در فرهنگ کتبی و شفاهی ما ریشه‌ای دیرپا دارد، چه به شکل بزرگ‌نمایی و چه به شکل کوچک‌نمایی، در واگفتی هویدا است که از **بانگ رهایی** آورده‌ایم:

"مدت‌ها انتظار، نگرانی و در آخر یک تن با یک ساک. ساک دوم سهم یک پدر شد... ساک سوم... ساک چهارم... ۴۵۸ ساک با لباس تنها از یک کمیته، تنها در یک روز." به این جمله اگر بیشتر می‌اندیشیم، شاید درمی‌یافتیم که پخش کردن ۴۵۸ ساک در یک روز و از یک کمیته نقض ضابطه‌های اولیه امنیتی‌ست و هیاهو زا. واقعیت این است که از آغاز آذرماه سال ۶۷ در روزهای معین و در ساعت‌های معین "مرد"های خانواده‌ها را به یکی از کمیته‌های چندگانه‌ی تهران فراخواندند و ساک لباس و وسایل اعدام شده‌ها را به دست‌شان دادند!

اما در باره چگونگی اعدام‌ها. بر پایه‌ی اندک شمار گزارش‌هایی که در دست بود، به نادرست نگاه‌اشتم: "مسلخ گوهر دشت، سالن آمفی‌تاتر و کارگاه توابین بود؛ و در اوین حسینی و سالن تمرین تیراندازی. هم از این رو در گوهردشت بیشتر زندانیان را به دار آویخته‌اند، در حالی که در اوین تیرباران مبارزین شکل رایج کشتار بود." اما درست این است که اعدام‌های گوهردشت و اوین در فضاهای سربسته انجام شد. در گوهر دشت، آمفی‌تاتر و سوله‌های کوچک پشت موتورخانه را سلاح‌خانه ساختند و در اوین، پارکینگ دادستانی زیرزمین ۲۰۹ را. نحوه‌ی اعدام هم به دار آویختن بود و نه تیرباران. دلیل شرعی‌اش در تبصره ماده‌ی ۱۴ آیین‌نامه نحوه‌ی اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق آمده است.

اشتباهات خردی نیز کرده‌ام که باید تصحیح شود. در نقل قولی آمده: "در زمستان ۶۶ رژیم تصمیم خود را می‌گیرد. داوود لشکری و لاجوردی به اوین باز می‌گردند." داده‌های این جمله یکسره نادرست است. شهادت‌های کتبی و شفاهی‌ای که در این چند سال گذشته نوشته و گفته شده چنین می‌نمایند که گردانندگان زندان در پاییز ۶۶ بود که به ضرورت پاک‌سازی زندان‌ها رسیدند؛ نه در زمستان آن سال. از آن گردانندگان یکی هم داوود لشکری بود که بر خلاف آن چه از قول گزارشگری نقل کرده‌ام، هرگز از گوهردشت رخت نبست و به جای دیگری نرفت تا که در زمستان ۶۶ به آن



## کشتار بزرگ ۱۳۶۷

ناصر مهاجر

### پیش‌گفتار بر ویراست دوم

نوشته‌ای که پیش‌شماری دارید نخستین بار در آرش شماره ۵۷ چاپ شد (مرداد- شهریور ۱۳۷۵)؛ به مناسبت سالگشت کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران. تا آن هنگام، نوشته‌ی پژوهشی درباره‌ی چند و چون کشتن چند هزار زندانی سیاسی- عقیدتی ایران در تابستان ۱۳۶۷ در دست نبود. آن چه بود شهادت‌های انگشت‌شمار چند جان به در برده‌ی آن فاجعه بود که یک چندی بود به یکی از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی پناه آورده بودند. گسترش روانه‌ی مهاجرت جان به در بردگان **کشتار بزرگ** در دهه‌ی هفتاد، افزایش شمار یادمانده‌های زندان و روایت‌هاشان از آن رویداد بی‌مانند روزگار ما را در پی داشت و ژرفش پژوهش در باره‌ی **فاجعه ملی** را.

بر پایه‌ی این شهادت‌ها بسیاری از سویه‌های تاریک و نیمه تاریک آن جنایت بزرگ اینک روشن شده، شماری از گره‌گاه‌ها باز شده و پاره‌ای از نکته‌های مبهم، تا حدودی معلوم شده است. اینک به یقین می‌دانیم هییتی که از سوی آیت‌الله خمینی به بازپرسی نهایی مجاهدین و چپ‌گراها گمارده شد و دادگاه‌های مرگ به راه انداخت (مرداد ۱۳۶۷)، از زندان اوین کار خود آغاز کرد؛ به روز پنجم مردادماه ۱۳۶۷. نیز دیگر تردید نداریم که پیش از چپ‌گراها، زندانیان مجاهد را به بازپرسی فراخواند. مسلم شده است که چرخه‌ی کشتار در سحرگاهان روز ششم مرداد به راه افتاد؛ در اوین. و بی‌گمان هییتی که حکم اعدام بیشتر زندانیان اوین را داد (و محکومین آنرا **هییت مرگ** نامیدند) همانی‌ست که در پایان دو روز تبه‌کاری، راهی گوهردشت شد و این بار بساط بیدادگری‌اش را در آن زندان بازگشاد. در آن جا نیز کشتار را با مجاهدین از سر گرفت. کمبود آگاهی در باره‌ی سازوکار محاکمه‌ی این گروه بزرگ زندانیان سیاسی را ایرج مصداقی از میان برداشته است؛ در کتاب با ارزشش، **نه زیستن و نه مرگ** (۱۳۸۲)

مواقت نمودم ... بدا به حال من که هنوز زنده مانده ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیدم." (۱)

و این به روز ۲۹ تیرماه بود. ۳ مرداد، سازمان مجاهدین خلق ایران - که شکست در جنگ با عراق را آستانه‌ی فروپاشی جمهوری اسلامی می دانست - با گسیل " ارتش آزادیبخش ملی " خود و تهاجم به مرزهای غرب کشور، حرکت " برای وارد آوردن ضربه نهائی " (۲) و " واژگونی " حکومت خمینی " را آغاز کرد و به عنوان جزئی از این استراتژی، مردم تهران را به " قیام " فراخواند. (۳) اما نه در تهران و نه در هیچ کجای دیگر ایران، مردم به فراخوان مجاهدین اعتنایی نکردند و نیروی سرکوبگر حکومت بی برخورد با بازدارنده‌ای، در نهایت خشونت آنها را در هم کوبید، ۱۲۶۳ نفر از رزمندگان شان را از بین برد (۴)، دهها مجاهد را اسیر گرفت و سه روزه این ماجراجویی را خنثی ساخت. (۵) از پس این سرکوب، کین خواهی آمد. پایه های حکومت - توده‌ی بسیجی و امت حزب الله - که از فرجام جنگ و واگشت سپاهیان اسلام سخت آزرده دل بودند و از " مجاهد " دلی پر خون داشتند، آتش بیار معرکه شدند و تب " ضد منافق " را به اوج رساندند. و این چنین بود که بسیاری از مجاهدین پیشین را - حتا آنها که پیشتر محاکمه شده، محکومیت شان را گذرانده، آزاد شده و سر در کار خود داشتند و با سیاست کاری نداشتند - دوباره گرفتند و به زندان انداختند (۶)، شماری از اسرای " عملیات مرصاد " (۷) را در جا و در همان باختران و اسلام آباد و کنگاور به دار آویختند (۸) و شماری بزرگتر را روانه‌ی زندان‌ها کردند که بعدا محاکمه شوند. فضای آن روزها در سه نمونه‌ی زیر روشن می شود :

"از مقام مقدس رهبری درخواست میکنیم که با جنایتکاران قاطع برخورد کرده و هر چه زودتر شر آنان را برای همیشه از سر ملت کوتاه کند." (۹)  
در سخنرانی نماز جمعه تهران، آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور :

"... اینها آمدند، اینها نمی دانند مردم اینها را از حیوان پست تر می دانند، مردم علیه اینها چنان آتشی هستند، قوه قضائیه در فشار بسیار سخت افکار عمومی که چرا اینها اعدام نمی شوند، یک دسته شان زندانی می شوند... مردم می گویند آقا باید از دم اعدام شوند، قاضی از آن طرف گرفتار یک سلسله مسائل ... از این طرف فشار افکار عمومی، از همه بیشتر من باید از این بدبخت تشکر کنم که کار ما را آسان کرد. ما ده تا ده تاه بیست تا بیست تا محاکمه می کنیم، پرونده بیار، پرونده ببر، متاسفم می گویند خمسخی از بین رفته، ای کاش همه شان از بین بروند، یک مرتبه مسئله تمام شود." (۱۰)

نمونه‌ی آخر هم در طومار " هزاران تن از اقشار مختلف اراک " آمده :  
"...از مسئولین قضایی کشور درخواست می کنیم تا منافقین کوردلی را که بعد از عفو و بخشودگی از زندان‌ها رها شده و به خارج از کشور پناه برده‌اند و در آنجا به توطئه جاسوسی علیه نظام ایران پرداخته اند و گستاخی را تا به آنجا رسانده اند که برای کشتار فرزندان این ملت اقدام به حمله‌ی نظامی نموده اند و در عملیات اخیر مرصاد در چنگال عدالت به دام افتاده‌اند به اشد مجازات برسانند و هیچگونه اغماض و بخششی روا ندارند." (۱۱)  
بدین ترتیب برای اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی ایران که از مدت‌ها پیش ساخته و پرداخته شده بود، دست آویز مناسب فراهم آمد .

### زمینه ها

اینک می دانیم که تغییر و تحولاتی که از ماههای آغازین سال ۱۳۶۴ در سیاست گذاری‌های زندان پدید آمد و بانی اش آیت الله منتظری بود و بارزترین نمودش برکناری اسدالله لاجوردی از ریاست دادستانی انقلاب اسلامی و کاهش فشار بر زندانیان سیاسی، دل پسند شماری از سران حکومت - به ویژه آیت الله خمینی - نبود و دست کم از میانه سال ۱۳۶۵،

بندی‌خانه بازگردانده شود. داوود لشکری پس از برکناری لاجوردی از ریاست اوین (۱۳۶۳)، از نردبان پیشرفت بالا رفت و از یک پاسدار ساده، مسئول انتظامی گوهردشت گشت و سپس سرپرست آن زندان. اسدالله لاجوردی جلاد نیز که در سال ۱۳۶۳ از دادستانی انقلاب کنار گذاشته شد، پس از کشتار بزرگ و به دوران ریاست آیت‌الله یزدی بر قوه قضائیه جمهوری اسلامی، به مدیریت سازمان زندان‌های جمهوری اسلامی رسید و سرانجام در دهمین سالگشت کشتار بزرگ زندانیان سیاسی - عقیدتی ایران، به دست دو مجاهد مسلح و با شلیک دو گلوله از پای درآمد.

با این همه بسیاری از سویه‌های کشتار بزرگ هنوز در هاله‌ای از ابهام است و چند پرسش مهم بی پاسخ مانده است، از جمله: ۱- تاریخ بررسی دوباره‌ی پرونده‌ی اعدام شدگان. ۲- شمار دقیق و مشخصات اعدام شدگان. ۳- تاریخ اعدام هریک از آنان. ۴- محل خاک سپاری جان باختگان. ۵- سرنوشت وصیت‌نامه‌های آنان

از پرویز قلیچ‌خانی سپاسگذارم که مجال داد پژوهشی که نخستین بار در آرش آمد، در واپسین شماره‌ی آرش نیز باز آید. و خرسندم که اشتباه‌های کار را در همین جا باز نموده‌ام. در نشریه‌ای که به راستی صدای تبعید بود و در ادبیات تبعید ما ایرانیان ماندگار.

پاریس، ژانویه ۲۰۱۴

### پیش‌گفتار

کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده‌ای گشوده است که هنوز حرف آخرش گفته نشده است.

در سراسر زندانهای ایران، در چند ماه، چند هزار مخالف در بند را کشتند؛ بی سر و صدا و در نمان. و پنهان کاری را به آنجا رساندند که حتا جسد قربانیان را به خانواده‌های آنها بازپس ندادند و تنها نشانی گورها- گورهای دسته جمعی- را دادند، بی هیچ توضیحی. در آن تابستان- پاییز، پیرامون جنایت‌شان اگر کلمه‌ای گفتند، از زبان سرجنابان حکومت بود و آنهم بیشتر برای رد گم کردن. از آن پس هم دیگر از این راز سر به مهر، از این " سر دولتی " لام تا کام نگفتند .

هم از این رو، تا به امروز بسیاری از جنبه‌های " کشتار بزرگ " در هاله‌ای از ابهام است. از جمله اینکه هنوز به دقت و درستی دانسته نیست که چند نفر- چند هزار نفر- در آن کشتار جان‌شان را از دست دادند. و چگونه؟ و ... پاسخ دقیق به این پرسشها، چه بسا، تا جمهوری اسلامی پا برجاست، به دست نیاید و پرونده‌ی این جنایت تنها زمانی بسته شود که دیگر جمهوری اسلامی در کار نباشد. اینک اما، با تکیه بر داده‌های موجود، به ویژه نوشته‌ها و گفته‌های زندانیان پیشین که توانستند از آن قربانگاه جان سالم بدر برند، کم و بیش می‌شود به باز سازی ماجرای کشتار بزرگ پرداخت و با بررسی بستر این رویداد، تا حدی به واقعیت دست یافت .

### دست آویز

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، خبرگزاریهای جهان اعلام کردند که رئیس جمهوری اسلامی ایران، آیت الله خامنه‌ای، در تلگراف به پرز دوکوئیار، دبیر کل سازمان ملل متحد، ابراز داشته ایران قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرد و از سیاست ادامه‌ی جنگ تا " فتح کربلا " و فرو انداختن صدام حسین دست می‌شود. درستی این خبر بهت انگیز و چرخش صد و هشتاد درجه‌ای، اما تنها زمانی مسجل شد که آیت الله خمینی خود به سخن درآمد و واقعیت شکست و سازش را به زبان آورد، با گویاترین کلمات :

"... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتا مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصا من بوده ... این است که ... به واسطه‌ی حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلا خودداری میکنم ... با قبول قطعنامه و آتش بس

مخالفت خوانی به جاهای باریک رسیده بود. این راز اگر در آن زمان بر کسی جز کار به دستان حکومت آشکار نبود، پس از خلع آیت الله منتظری از مقام "جانشین رهبری" از پرده بیرون افتاد. درست دو سال پیش از کشتار زندانیان سیاسی، آیت الله خمینی به آیت الله منتظری نوشته بود: "تقاضا می‌کنم با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمائید. پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری اسلامی است نخورد. آزادی بی رویه چند صد منافق به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظن شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است." (۱۲)

همین نکته از زبان اسدالله لاجوردی، جلد اوین هم به گوش رسید. در روزهای آشفته و دهشت بار پس از تهاجم نظامی مجاهدین:

"... متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است. طبق اطلاعی که در دست است اکثر کسانی که به نام تواب از زندان آزاد شده‌اند، مجدداً به سازمان منافقین پیوسته‌اند که تعدادی از آنها نیز در عملیات مرصاد به هلاکت رسیدند. از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین به شدت برخورد شد، اینها حتی نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند، اما بعد از آن با منافقین با سستی و مماشات رفتار شد و اعضاء آنها به اسم تواب از زندان آزاد شدند و نتیجه این آزادی همین شد که در حمله به شهر اسلام آباد و کرد دیدیم ... واقعا چه کسی مسئول خونهای به ناحق ریخته‌ی بسیجیان مظلومی است که به دست منافقین به لقاءالله پیوستند؟! (۱۳)"

مورد نظر و خطاب اسدالله لاجوردی، منتظری بود که از نیمه دوم سال ۱۳۶۶ موقعیتش در هرم قدرت سست شد، در تصمیم‌گیری دیگر به بازی گرفته نشد و نقطه نظرات و پیشنهادهایش از گردونه خارج شد. (۱۴) و این در باره‌ی سیاست‌گذاری‌های زندان نیز صدق میکند و روی آوردن به سخت‌گیری و روی کار آوردن دوباره‌ی لاجوردی. نیز به عمد و زیرکی واژه‌ی منافق را جای کلمه‌ی مخالف نشانند و به تب ضد منافق دامن زدند. چه، می‌دانستند زیر این نام، تبهکاری‌شان سهل‌تر می‌شود و توجیه پذیر. چه، اسناد جای تردیدی نمی‌گذارد که حکومت بر آن بود در صورت پیروز نشدن در جنگ و پذیرش صلح، خود را از شر زندانیان سیاسی مقاوم رها بکنند تا در افق ناروشن پس از پذیرش صلح و گریز ناپذیری بازبینی و واپس نشینی در رشته‌ای از مسائل - از مسائل اجتماعی و فرهنگی گرفته تا سیاست خارجی - و برای اینکه در صورت روبرو شدن با وضعیت بحرانی و پیش‌بینی نشده غافل‌گیر نشوند و قافیه را نبازند. (۱۵) چه واقعیت‌ها نشان می‌دهد که تدارک طرح کشتار بزرگ، "منافق" و "غیر منافق" هر دو را شامل می‌شد.

مراحل گوناگون پیشرفت طرح را نیز اینک تا حدودی می‌دانیم، به واسطه زندانیان سیاسی‌ای که کابوس بزرگ را زیسته‌اند و آنرا واگفته‌اند. "... در فاصله آذر و دی ۶۶ همه زندانیان تک به تک دوباره بازجوئی میشوند: "گروهت را قبول داری؟"، "جمهوری اسلامی را قبول داری؟"، "نماز می‌خوانی؟" و بنا به پاسخهای داده شده، زندانیان به گروههای مجزا تقسیم میشوند. تغییر و تحولات در زندان با جایجائی زندانیان ادامه می‌یابد. در بهمن ۱۳۶۶ همه کسانی را که حکم ابد دارند از گوهر دشت به اوین منتقل و در آنجا نیز آنان را در یک بند جداگانه نگهداری میکنند..." (۱۶) پس از آن:

"... تمامی زندانیان مجاهد و چپ را از یکدیگر جدا کردند. در واقع زندان را به دو قسمت تقسیم نمودند:

قسمتی را که شامل بندهای ۱ و ۲ بود اختصاص به زندانیان مجاهد داده و طرف انتهایی زندان را که شامل بندهای قسمت انتهایی (متصل به ساختمان آملی تئاتر گوهر دشت) بود، اختصاص به زندانیان چپ دادند و برای جلوگیری از اطلاع زندانیان از وضع و ترکیب بندها، شماره گذاری بندها را

نیز مجزا کردند. بدین ترتیب که قسمت زندانیان مجاهد و زندانیان چپ را مجزا شماره گذاری کردند و هر یک از دو قسمت، زندانیان را بر حسب میزان حکم آنان از یکدیگر تفکیک کردند. یعنی زندانیانی را که حکم شان زیر ده سال بود در بندهای معین جا دادند. (در مورد زندانیان چپ، دو بند به زندانیان زیر ۱۰ سال اختصاص داشت، یعنی بندهای ۷ و ۸ که در قسمت انتهایی زندان واقع شده بود، با حدود ۸۵ تا ۹۰ نفر در هر بند) و زندانیان محکوم به ۱۰ تا ۱۵ سال را در یک بند ... و زندانیان ۱۵ تا ابد را در بند دیگری از بقیه تفکیک کردند. همچنین آندسته از بچه‌هایی را که پاسخ مثبت به مصاحبه داده بودند، در بند ۱۴ جای دادند. همزمان با این واقعه، تمامی زندانیان "ملی کش" اوین، یعنی آنها که حکم‌شان به اتمام رسیده بود، ولی به دلیل عدم پذیرش شرط مصاحبه برای آزادی، همچنان در بازداشت بودند، به گوهر دشت منتقل کردند و در بند ۱۰ زندان گوهر دشت ... جای دادند." (۱۷) و سپس:

"چند روز قبل از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی و سخنرانی خمینی که در آن به سرکشیدن جام زهر اعتراف کرد، به هنگام مراجعه به اتاق بهداری آسایشگاه (اتاق ۳۰۰) که به بیماران بند انفرادی اختصاص داشت، ساک‌های زیادی به چشم می‌خورد که روی هم تلنبار شده بودند، روی یکی از ساک‌ها نام حسین قلمبر را دیدم و فهمیدم او و احتمالاً سایر بچه‌های زیرحکمی (۱۸) را از بند عمومی ۳۱۶ به انفرادی آورده‌اند. این با قطع ۴۵ دقیقه وقت هواخوری روزانه همزمان بود. وضع کاملاً غیرعادی شده بود." (۱۹)

### حکم امام

آری وضع کاملاً غیرعادی شده بود! چه، آیت الله خمینی فرصت را برای به اجراء گذاشتن برنامه‌ای که مراحل تدارکاتی‌اش به پایان رسیده بود، مناسب و مغتنم دیده و حکم کشتار زندانیان سیاسی را داده بود. حکمی که دیرترها علنی شد و کسی که آنرا علنی کرد آیت الله منتظری بود که کشتار زندانیان را "به مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام" (۲۰) نمی‌دانست، در همان مرداد خونین و برای "رفع مسئولیت شرعی از خود" (۲۱)، یعنی در اوج کشت و کشتار سه نامه خصوصی به "امام" نوشت که زود عمومی شد.

"... راجع به دستور حضرت عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان‌ها: اعدام بازداشت‌شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد، ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها، اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقامجویی می‌شود و ... (۲۲).

نیز اولین بار از رهگذر همین نامه‌ها بود که آگاه شدیم آیت الله خمینی، جعفر نیری - از سردمداران هیئت مولفه - را به سمت قاضی شرع دادگاههای سری گمارده و از او خواسته که به فوریت به امر "ضد انقلاب" رسیدگی کند و اعدامی‌ها را تعیین و باز با همین نامه‌ها بود که به هويت سایر اعضاء هیئت مسئولین این دادگاهها پی‌بردیم و هنگامیکه هیچ خبری از درون زندان‌ها به بیرون درز نمی‌کرد، دریافتیم که مرتضی اشراقی در سمت دادستانی، سید ابراهیم رئیسی در مقام معاونت دادستانی و مصطفی پورمحمدی به عنوان نماینده‌ی وزارت اطلاعات در اوین برای اجرای احکام اعدام تقلاً می‌کنند (۲۳) و اینکه برای تعیین حکم، ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات نبود و اکثریت آراء بود. (۲۴) بعدها و پس از آنکه تماس زندانیان با بیرون برقرار شد، به جریات کارکرد آن بیدادگاه‌ها هم پی بردیم و دانستیم به چه ترتیبی حکم‌های اعدام را صادر کردند.

"در تشخیص اینکه چه کسی باید اعدام شود، بازجوها، رئیس و معاون‌ها و دادیاران زندان هم علاوه بر آن سه نفر نظر می‌دادند. حتا پاسدارها هم می‌توانستند در تفکیک افراد نافذ باشند. کافی بود که آنها گزارشی به رئیس زندان بدهند تا او هم قبل از ورود به اتاق، نیری را بپزد تا حکم اعدام



دیده بودند که با فورقون طنابهای زیادی را به ساختمان های سوله‌ای محوطه زندان حمل میکنند و روزی دیگر زندانیان بند ۸ انبوهی دمپایی را در محوطه دیده بودند که روی هم تلنبار شده و چند پاسدار برای محکم کردن طنابهای چادر روی کامیون راه می روند و انگار که محموله گوشتی زیر چادر باشد، زیر پای آنان لرزان بود. روزی، زندانیان بند شش از لای نرده های هواخوری خود عده ای زندانی را دیده بودند که به صف ایستاده اند تا از دستشویی هواخوری استفاده کنند. پنج پاسدار و داوود لشگری مسئول سرکوب زندان گوهردشت، به طور غیرطبیعی آنها را محاصره کرده بودند. از لای نرده‌ها می شد صورت زندانیان را از زیر چم بندشان تشخیص داد. آنها با رنگ پریده و با سیمائی گرفته به نوبت ایستاده بودند. در بین زندانیان بند ۶ زمزمه هائی در گرفته بود: "اعدامی ها هستند!" و تنها زندانیان فرعی ۲۰ بودند که به خاطر موقعیت بندشان، از لای نرده‌های مستراح‌شان به وضوح دیده بودند که پاسداران اجساد زندانیان اعدام شده را به کامیون ها حمل میکنند." (۳۲)

و سرانجام نوبت به زندانیان کمونیست رسید که "قلع و قمع" شوند و این در پنجم شهریور بود. اسم شماری را میخواندند، از آنها میخواستند چشم بندشان را بر چشم زنند، از بند خارج شوند و در راهروها به صف ایستند. "تک تک بچه ها را به درون یکی از اتاقهای فرعی بند روبرومان می‌بردند، در آنجا داوود لشگری به همراه چند پاسدار نشسته و مشغول سوال و جواب بودند. هر یک از بچه‌ها که اظهار میکردند مسلمان نیستند و نماز نمی‌خوانند در سمت چپ راهرو می نشاندند و هر یک از آنها را که اظهار می‌کردند مسلمانند در سمت راست راهرو می‌نشاندند و آنها را که در قسمت راست راهرو نشاندند بودند در صورتیکه حاضر به نماز خواندن نبودند به فرعی‌ها و یا انفرادی‌ها می‌بردند تا با زدن کابل آنها را وادار به نماز خواندن بکنند. برای هر وعده نماز ۲۰ ضربه، صبح و ظهر و شب و کسانی را که حاضر به نماز خواندن بودند به بند هشت می بردند و بچه هائی را که در سمت چپ راهرو نشاندند بودند، دسته دسته به قسمت طبقه‌ی اول (قسمت اداری زندان گوهر دشت که در آن دفتر ریاست و دفتر مدیر داخلی زندان و... قرار داشت) می‌بردند و در آنجا در یک اتاق در مقابل اشرافی همین سوال و جواب را مجدداً تکرار می‌کردند..." (۳۳)

و پرسشهای دیگری چون "سازمانت را قبول داری؟ مصاحبه میکنی؟ همکاری اطلاعاتی میکنی؟ و... در این مرحله هم اگر پاسخ زندانی منفی بود، او را در سمت چپ در ورودی اتاق می‌نشاندند و سپس هر چند نفر را با هم به مسلخ می‌فرستادند. از هر گروه و سازمان و حزب دست چپی، از پیکار، رزمندگان، اتحادیه کمونیست‌ها، رنجبران، کومله، اتحاد مبارزان

بنویسد." (۲۵) در باره جریان دادرسی، تنها نکته ای که از همان آغاز روشن بود این بود که قربانیان، چه چپ‌ها و چه مجاهدین، جملگی کسانی هستند با پرونده محکومیت قطعی یعنی کسانی که پیشتر محاکمه شده و حکم گرفته و دوران محکومیت خود را می گذرانند که یا نزدیک به پایان بود و یا به پایان رسیده بود. این نکته هم در نامه منتظری خطاب به قاضی شرع، نبری آمده است:

"وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سؤال بردن همه قضات و همه قضاوتهای سابق است. کسی را که به کمتر از اعدام محکوم گردیده، به چه ملاک اعدام می کنند..."

### اجرای حکم

ملاک و معیار البته در کار بود. گویا بنا را بر این گذاشته بودند که هر زندانی مردی که استقلال شخصیت و اندیشه داشته و حاضر نبوده در برابرشان سر تسلیم فرود آورد و در خدمت شان قرار گیرد را سر به نیست کنند. در مورد زنان، اما انگار به این نتیجه رسیده بودند که جز جان زن مجاهد را نگیرند و روح زن مرتد و مارکسیست را در هم شکنند. در این راستا، همزمان در زندان زنان و مردان - چه اوین و چه گوهر دشت - مقررات یکسانی را برقرار ساختند. در روز ۵ مرداد ماه، تلویزیون ها را از اتاق ها بردند، دیگر روزنامه ندادند و هواخوری را هم تعطیل کردند. (۲۷) ملاقات ها هم تا "اطلاع ثانوی" قطع شد. دیگر حتا بیماران را هم به بهداری نمی‌بردند. (۲۸) ششم مردادماه، دادگاه‌ها به کار افتادند. با مجاهدین آغاز کردند. زن و مرد، آنها را با چشم بند از بند بیرون می بردند. در راهروها به صف می‌کردند. تک به تک به درون اتاقی هدایت میکردند که محل "دادگاه" شان شده بود و قرارگاه نبری و اشرافی و رئیسی و پورمحمدی. سپس پرسش های شان را پیش می کشیدند. از این دست: "منافقین را قبول دارید یا نه؟ حاضر به انجام مصاحبه در جمع زندانیان و محکوم کردن سازمان هستید یا نه؟" و غیره... نمونه ای از پرسش و پاسخ ها را آیت الله منتظری در نامه دوشم به خمینی آورده:

"سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استان‌های کشور می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه، پرسید: تو حضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری، پرسید: حضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید: حضری برای جنگ با عراق، جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید: حضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند ... گفت: معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد..." (۲۹)

کیفر سر موضع ها اعدام بود. بی برو برگرد. پس از اجرای حکم اعدام به آنها اجازه می‌دادند وصیت نامه شان را بنویسند:

"...بعداز ظهر، یکی از بچه‌ها که سلول‌های روبرو را چک می کرده، متوجه شده که از پنجره یکی از سلول های مقابل، یک نفر در حال زدن مورش ... می باشد ... پیام کوتاه بود و گویا ... در بیدادگاه هیئت عفو رژیم به اعدام محکوم شدم و تا چند دقیقه دیگر اعدام می‌شوم، مرا برای نوشتن وصیت نامه آورده اند." (۳۰)

وطرفه اینکه اعدام‌ها را با اعدام زنان مجاهد آغاز کردند و "... در اولین قدم ... تمامی زنان مجاهد جز یک نفر را که در انفرادی به سر میبرد، اعدام کردند..." (۳۱)

و کشتاری که در این روز ششم مرداد آغاز شد و در فردای آن روز و در فردهای دیگر ادامه یافت، مرداد را به ماه قتل عام مجاهدین در بند، بدل ساخت و "... زندانیان کمونیست که در بندهای جداگانه بودند، بی‌خبر از کشتار زندانیان مجاهد در پی راهی بودند تا بتوانند از اوضاع غیرعادی سر در بیاورند، زندانیان بند ۷ گوهردشت از لای نرده‌های بند، داوود لشگری را

کمونیست (سهند)، وحدت کمونیستی، فدائی (اقلیت)، راه کارگر، فدائی (اکثریت) و حزب توده که وقتی :

... "به حسینییه برای دار زدن برده می شوند، گروهی می‌گیرند، گروهی دشنام می‌دهند و همه می‌لرزند؛ اما لرزش خود را مخفی می‌کنند. برخی لبخند می‌زنند. نومیدانه، و انتظار لحظه‌ی آخر را می‌کشند. بعضی از نگهبان‌ها در اجرای حکم اعدام با هم رقابت می‌کنند تا ثواب بیشتری ببرند. گروه کمتری از آنها از مشاهده‌ی این همه جسد احساس بی‌تابی و درد می‌کنند، برخی از زندانیان می‌جنگند، حمله می‌کنند و به شدت کتک می‌خورند. مراسم اعدام به سرعت اجراء می‌شود. آخرین ضجه‌های مرگ خاموش می‌شود." (۳۴)

مسلخ در گوهر دشت، سالن آمفی تئاتر و سوله‌های کوچک پشت موتورخانه بود و در اوین، پارکینگ دادستانی و زیرزمین ۲۰۹. شکل کشتار در هر دو زندان به دار آویختن بود. (۳۵)

جسد مردان حلق آویز شده را پیش از بیرون فرستادن از زندان، برای شکنجه‌ی زنان چپگرا به کار گرفتند، با همان هدف خرد کردن و در هم شکستن شان .

"جواب نه برای نماز خواندن حکم تعزیر را داشت ... همه را پنج بار در راهرو آسایشگاه شلاق می‌زدند. یک نفر خودکشی کرده بود و چند نفر هم اقدام به خودکشی کرده بودند؛ ولی موفق نشده بودند. هر کس نماز خواندن را می‌پذیرفت، بعد از چند روز به بند برش می‌گردانند. جیره‌ی شلاق برای کسانی که نمی‌پذیرفتند نماز بخوانند، بیست و پنج روز ادامه داشت. همه به شدت زخمی شده بودند. گفته بودند همه‌شان را اعدام می‌کنند ... صدای شلاق خوردن بچه‌ها در وعده‌های نماز، دیوانه‌ام می‌کرد. یکبار من و چند نفر دیگر را برای اعدام نمایشی بردند. یک بار ما را به بیشه‌ای در اوین بردند و گفتند چشم بندهای مان را برداریم. تعداد زیادی را روبروی ما دار زده بودند و ما را مجبور می‌کردند به آنها نگاه کنیم ...

بلا تکلیفی و آشفتگی بند، چهار ماه ادامه داشت. تنها پس از برقراری مجدد ملاقات‌ها و تماس با خانواده‌ها بود که عمق فاجعه برای‌مان روشن شد. تنها از بند ما حدود ۱۲۰۰ نفر اعدام شدند." (۳۶)

### شمار کشته شدگان

همه‌ی بندها، در همه زندان‌ها دچار چنین "خانه تکانی" و "تخلیه‌ای" شدند. گزارش زندانیانی که از این مهلکه جان سالم بدر برده‌اند حکایت از آن دارد که بیش از چند تن از بند محکومین ابد زندان اوین در "کشتار بزرگ" سر به نیست نشدند و از ۱۱۰۰ زندانی گوهر دشت، حدود دویست نفر جان سالم به در بردند. (۳۷) در زندان شهرستانها (اصفهان، اراک، ارومیه، تبریز، خرم‌آباد، دزفول، رشت، سمنان، شیراز، کرمانشاه، مشهد و...) هم همین قاعده کم و بیش حکم فرما بود. می‌گوئیم کم و بیش، چه سیاست سکوت مطلق حکومت در مورد این جنایت، سرباز زدنش از دادن هرگونه خبر و جلوگیری از ورود هر هیئت بین المللی برای بازرسی از زندانها و... بررسی آنچه بر سر زندانیان سیاسی آورده بودند و برآورد دقیق کشته شدگان را اگر نگوئیم ناممکن، دست کم سخت دشوار ساخته است. از این رو، برآورد ماندگان هر بند نسبت به شمار رفتگان، مناسب ترین و معتبرترین شیوه‌ی محاسبه می‌شود. اما این شیوه بری از بی دقتی و نارسائی نیست. ماندگان، در بهترین حالت، با حدس و گمان از شمار رفتگان آگاهی می‌دهند. آنهم به تقریب، یا تخمین. و تخمین قربانیان کشتار بزرگ بسی گوناگون است. از پنج هزار نفر شروع میشود و به دوازده هزار نفر می‌رسد. چه بسا به دلیل همین اختلاف و آمارهای جسته و گریخته است که "عفو بین الملل" از "چندین هزار نفری که اعدام شده اند" سخن گفته و از دادن آمار دقیق خودداری کرده است. (۳۸) با این حال "کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - داخل کشور" که از دل

مبارزه‌ی خانواده‌ی زندانیان سیاسی در ماههای هولناک تابستان و پاییز سر برآورد، درست یک سال پس از "کشتار بزرگ" و در مهرماه ۱۳۶۸، فهرست نام ۱۳۴۵ قربانی "فاجعه ملی" را فاش ساخت و اعلام داشت که هنوز نتوانسته به نام "بسیاری از شهدای به خون خفته خلق" دست یابد. (۳۹) اندک زمانی پس از انتشار این فهرست، یکی از روزنامه‌های اوپوزیسیون در اروپا هم به انتشار فهرست ۱۳۸۷ نفره از زندانیان جان باخته اقدام کرد. اما این روزنامه هم هشدار داد که فهرست "هنوز بسیار ناکامل و ناکافی است و چه بسا به دلایل محدود بودن امکانات تحقیق، با نادرستی هائی نیز همراه باشد." (۴۰)

اعدام مخفیانه، انتقال مخفیانه جسد‌ها به گورستان، دفن مخفیانه به خون خفته گان در گورهای جمعی، آنهم هنگامی که استبدادی مذهبی حکومت می‌کند، هرگونه کوششی را برای دست یابی به شمار دقیق و درست جان باختگان، ناممکن می‌کند. نباید فراموش کرد که حکومت واقعیت کشتار زندانیان را ماه‌ها از خانواده آنها نیز پنهان کرد و نیز محل گورهای جمعی را.

### پایان انتظار

روزها و هفته‌ها و ماهها، خانواده‌های زندانیان سیاسی، پشت در زندان‌ها در انتظار ایستادند؛ برای کسب خبر از جگرگوشه هاشان. چه خواهش‌ها و تمناها که نکردند، چه خفت و خواری‌ها که نکشیدند و چه بیم‌ها و امیدها که از سر نگذرانند. در کابوس مرگ و زندگی زیستند و به این دل خوش ساختند که مقامات زندان پول و ثروتی را که برای عزیزان شان آورده بودند بگیرند و رسید تحویل شان بدهند .

آنچه تحویل گرفتند - یا بعنوان مثال آنچه اهالی سلطنت آباد تحویل گرفتند - یادداشتی بود به اندازه پاکت سیگار باز شده، شبیه اسکناس ده تومانی. با این مضمون: "برادر... خواهشمند است در ساعت ... روز... در کمیته سلطنت آباد حضور به هم رسانید. کمیته سلطنت آباد." (۴۱)

اهالی تهران پارس، نازی آباد و سایر محله‌های تهران، همین یادداشت را به امضاء و نشانی محله‌ی خود دریافت کردند. و این در هفته اول ماه آذر بود و به این ترتیب در "روز موعود در جلو کمیته‌های "گل صحرا" (جاده ساوه)، کمیته زنجان (خیابان زنجان)، کمیته خاوران (نزدیک گلستان خاوران)، کمیته نازی آباد، کمیته تهران پارس و... از ساعت ۶ صبح غلغله بود. مراجعه از ساعت ۹ صبح آغاز شد. بعضی با خود سند خانه نیز آورده بودند، شاید که برای آزادی عزیزان شان ضمانت باشد. ساعت ۹ در کمیته "گل صحرا" اولین نام را خواندند. مدت‌ها انتظار، نگرانی و در آخر یک تن. فقط یک تن با یک ساک، ساک دوم سهم یک پدر شد ... ساک سوم ... ساک چهارم ... با لباس تنها از یک کمیته، تنها در یک روز ... " (۴۲)

واز اینجاست که حرکت خانواده‌های زندانیان سیاسی آغاز می‌شود. تحصن در برابر کاخ دادگستری، گردمائی در برابر دادستانی، برگزاری مراسم برای دادن طومار اعتراض با ۳۷۰ امضاء به کمیته‌ی حقوق بشر ملل متحد، تماس با خارج از کشور و...

جامعه‌ی مهاجرین و تبعیدیان ایرانی هم که نسبت به نیمه‌ی دیگر وجود خود حساس است، پاسخگوست: تماس با کمیته‌های حقوق بشر، جامعه‌های دفاع از زندانیان سیاسی، احزاب ترقی خواه و بسیج افکار عمومی و روشنگری در باره‌ی "فاجعه ملی" که در حال تکوین بود، سرانجام به واکنش اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها منجر می‌شود. در ۲۱ مهرماه ۱۳۶۷، پارلمان اروپا با تصویب قطعنامه‌ی در مورد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، از دولت ایران می‌خواهد که هیئتی به منظور بررسی وضعیت زندان‌ها عازم ایران شود. ۱۸ آذرماه همان سال، پارلمان آلمان قطعنامه‌ی تصویب می‌کند که در آن نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته .

- ۴- گزارش نهانی ستاد فرماندهی ارتش آزادبخش ملی ایران، ۱۸ شهریور ۱۳۶۷، برگرفته از ماهنامه شورا، شماره ۴۳ و ۴۴
- ۵- نگاه کنید به جزوه چرا جمهوری اسلامی خواستار آتش بس شد؟ و چشم انداز مذاکرات صلح چیست؟ انتشارات آغازی نو، شهریور ۱۳۶۷
- ۶- عفو بین الملل، بیانیه کتبی به چهل و پنجمین نشست کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ژانویه ۱۹۸۹، و نیز نگاه کنید به گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در باره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، ۱۳ اکتبر ۱۹۸۸
- ۷- نامی که حکومت بر عملیات سرکوب مجاهدین گذاشت.
- ۸- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷، و نیز نگاه کنید به گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی... (پیش گفته)
- ۹- روزنامه رسالت، ۱۲ مرداد ۱۳۶۷
- ۱۰- روزنامه رسالت، ۱۵ مرداد ۱۳۶۵
- ۱۱- روزنامه رسالت، ۹ شهریور ۱۳۶۷
- ۱۲- نامه آیت الله خمینی به آیت الله منتظری، برگرفته از کتاب خاطرات سیاسی محمدی ری شهری، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صفحه ۲۵۵
- ۱۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، دیدگاههای مردم در برخورد به جنایت اخیر منافقین، قسمت دوم
- ۱۴- روزنامه کیهان، ۸ تیرماه ۱۳۶۷، سخنرانی آیت الله منتظری در جمع طلاب و روحانیون قم
- ۱۵- نگاه کنید به جزوه جای آن است که خون موج زند در دل لعل، پیرامون کشتار زندانیان سیاسی ... انتشارات آغازی نو، آذرماه ۱۳۶۷ و آنها که غریق وحشت خود بوده اند، تیریزی، مهاجر، بولتن آغازی نو، ویژه سلمان رشدی
- ۱۶- ... و این شط های خونی که از مردم جاریست، سعید همایون، اتحاد کار، شهریور ۱۳۷۰، شماره ۲۳، سال دوم
- ۱۷- نگاه کنید به جزوهی در سال ۱۳۶۷ بر ما چه گذشت؟ نیما پرورش، کمیته برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷، پاریس، شهریور ۱۳۷۳، صفحه ۵
- ۱۸- از اصطلاحات زندان، به معنای محکوم به اعدام است.
- ۱۹- احساس تلخ و وجدان بیدار، کار، اکثریت، شماره ۴۴، مهرماه ۱۳۷۱
- ۲۰- هر سه نامه در " چشم انداز " شماره ۶، تابستان ۱۳۶۸ منتشر شده است و نیز در شورا، شماره ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، در اینجا استاد به نامه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ اوست به آقای نیری و ...
- ۲۱- نامه به آیت الله خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۲- نامه به آیت الله خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۳- نامه به آقای نیری و ... ۲۴ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۴- نامه منتظری به خمینی، ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۵- از آن روزهای خونین، اکثریت، شماره ۲۷۴، ۲۰ شهریور ۱۳۶۸، و نیز این شط های خونی... (پیش گفته)
- ۲۶- نامه منتظری به نیری و ... ۹ مرداد ۱۳۶۷
- ۲۷- یکی از اصطلاحات زندان، منظور بردن زندانیان به محوطه حیاط و یا فضای سرباز زندان است که در وضعیت عادی روزی نیم ساعت یا یک ساعت اجراء میشد.
- ۲۸- نگاه کنید به نیما پرورش، ص ۱۸ و ۱۹ و نیز حقیقت ساده، م- رها، جلد سوم، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و کشتار در تابستان ۶۷، پنج گزارش، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۷۳، ص ۵۵ تا ۷۴، و نیز برگز از مرگ نهراسیده ام، آذر نسیم، نقطه، شماره ۶، تابستان ۷۵
- ۲۹- نامه دوم منتظری به خمینی، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷
- ۳۰- حماسه مقاومت در شکنجه گاه های خمینی، ایرج مصداقی، هفته نامه ای ایران زمین، شماره ۱۰۱، روز شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۷۵
- ۳۱- همان
- ۳۲- راه کارگر، دوره دوم، شماره ۲۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، سرمقاله
- ۳۳- نیما پرورش، ص ۱۷ و ۱۸
- ۳۴- هرمز متقی، زندگی پس از ۶۷، نقطه، شماره ۶، تابستان ۷۵
- ۳۵- نتیجه گیری بر مبنای وجوه مشترک چندین و چند گزارش
- ۳۶- همه پلاکتیف بودیم، ف. آزاد، چشم انداز، شماره ۱۴، زمستان ۷۳
- ۳۷- و این شط های خونی که از مردم جاریست، سعید همایون، اتحاد کار، شماره ۲۳، شهریور ۱۳۷۰
- ۳۸- مجازات مرگ در ایران، عفو بین الملل، ژانویه ۱۹۸۹
- ۳۹- بانگ رهایی، ارگان کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، شماره ۱، آبان ۱۳۶۸
- ۴۰- اکثریت شماره ۳۲۱، ۱۶ مهرماه ۱۳۶۹
- ۴۱- چشم انداز، شماره ۶، تابستان ۶۸
- ۴۲- بانگ رهایی، شماره ۱
- ۴۳- روزنامه رسالت، ۱۶ آذر ۱۳۶۷
- ۴۴- روزنامه رسالت، ۱۲ آذر ۱۳۶۷
- ۴۵- پیام همبستگی، خبرنامه کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی ایران، شماره ۲، شهریور ۶۸

\*

پاسخ سرخنبانان حکومت و دست اندرکاران جنایت بزرگ به موج اعتراض ها چند پهلوست و فریبکارانه. چه، به گونه ای می پذیرند که جز اسرای نظامی مجاهدین، دیگرانی هم اعدام شده اند. اما آن دیگران را " منافق " قلمداد می کنند. دو نمونه ای که می آوریم، روشنگر است: آیت الله خامنه ای در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه تهران، در پاسخ دانشجویی که گویا از هواداران آیت الله منتظری است و می پرسد: علت بی توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسئله چیست و علت اعدام های مشکوک در ایران... می گوید :

" این سؤال لحن همان سؤال رادیوهای بیگانه را دارد... و اما اعدام ها، اعدام های دسته جمعی در ایران، درست همان تاثیری را که رادیوهای بیگانه می گذارد، البته رادیو منافق هم همین را می گوید، ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام داریم ... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان، با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند...؟" (۴۳) علی اکبر هاشمی رفسنجانی هم این چنین اظهار نظر می کند :

این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته اند که چند هزار نیروی اینها در ایران اعدام شده است، برای این است که افرادی را که در جریان عملیات مرصاد از دست داده اند، دنیا را توجیه کنند... سرکوب باید مخصوص عناصر اصلاح ناپذیر باشد. در تمامی دنیا همیشه انسانهایی هستند که هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست. آنها را ما باید سرکوب کنیم. این حالت وحشت باید برای انسانهای خائن و ناصالح باشد." (۴۴)

و حالت وحشت را به خانواده کشتار شدگان هم تعمیم دادند و ضرب و شتم این داغ دیدگان بی پناه را در دستور گذاشتند که یک چندی کارگر نیفتاد. خانواده های دردمند، حرف داشتند و پرسش هایی بی پاسخ. حرف ها و پرسش های شان را به این ترتیب در برابر رفسنجانی قرار دادند. در نامه ای سرگشاده :

" بالاخره بعد از چند ماه انتظار، درهای زندان گشوده شده، ولیکن ما حتا نتوانستیم همسران، پدران، فرزندان و عزیزان خود را بر سر گورهایشان ملاقات کنیم. جمهوری قاتل شما نه تنها کمر به قتل همگانی زندانیان بسته، بلکه از اعلام محل دفن آنها خودداری کرد و در موارد متعددی با گرفتن تضمین و تعهد مالی از برگزاری مراسم یادبود و ختم برای قربانیان این فاجعه توسط بستگان شان، یعنی ابتدائی ترین حقوق هر انسان، ممانعت جدی بعمل آورد. این هدیه شما به مناسبت پایان یافتن جنگ خانمانسوز هشت ساله و در آستانه ی پیروزی انقلاب به مردم زجر دیده و خانواده های زندانیان سیاسی بود." و در پایان، از رفسنجانی می پرسند :

" ۱- به چه جرمی آنها را به قتل رساندید؟ ۲- آنان در چه دادگاهی، توسط کدام هیئت منصفه و بر طبق کدام قانون مدنی جملگی محکوم به اعدام شدند؟ ۳- چرا و به کدام دلیل زندانیانی که در " دادگاه های شرع " جمهوری اسلامی مدت ها بود که محکوم شده بودند و مدت محکومیت خود را می گذراندند، به یک باره طرف دو تا سه ماه پشت درهای بسته تیرباران شده اند؟ ۴- چرا از انتشار اخبار تعداد واقعی قربانیان این قتل عام در مقابل مردم و افکار عمومی خودداری می کنید و به سئوال های صریح مردم و خانواده های زندانیان سیاسی جواب های سربالا می دهید؟" (۴۵)

هیچ یک از سران جمهوری اسلامی تاکنون پروا نکرده که به این پرسش ها پاسخ دهد. پرونده ی کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران، پرونده ای گشوده است و هنوز حرف آخر گفته نشده است .

#### پانویس ها:

- ۱- روزنامه رسالت، ۳۰ تیر ۱۳۶۷
- ۲- خبر شماره ۳، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران
- ۳- خبر شماره ۴، عملیات بزرگ فروغ جاویدان، سازمان مجاهدین خلق ایران